

تاریخ بختیاری

قسمت سوم

(مشروطیت اولیه و استبداد صغیر)

بلند شدن صدای مشروطیت در طهران و بعضی از نواحی ایران پس از صدور فرمان مظفرالدین شاه درباره امتیاز نفت بود و در واقع یکی از علل اساسی ایجاد مشروطیت همان امتیازنامه داری بود که بالاخره رژیم حکومت ایران را تغییر داد.

پس از امضای قرارداد میرزا علی اصغر خان اتابک از کاربرد کنار شد و عبدالمجید میرزا عین الدوله صدراعظم گردید. در زمان او ظلم و ستم فوق العاده ای در سرتاسر کشور شیوع پیدا کرد اساساً خود عین الدوله هم مردی ظالم و مستبد بود و از نیک نفسی مظفرالدین شاه سوء استفاده میکرد. این بود که مردم بتنگ آمدند و چون افکار اهالی پایتخت هم بیشتر از سایر جاها روشن شده بود ابتدا از طهران و بعد از تبریز زمزمه قانون خواهی بلند شد و از مظفرالدین شاه که او را سلطانی سلیم النفس و رؤوف مینداشتند و در واقع همینطور هم بود باز کردن عدالت خانه را تقاضا نمودند در حقیقت مشروطیت از سال ۱۳۲۳ هجری قمری شروع شد زیرا در سال صدارت عین الدوله در نتیجه طبیعت و منش استبداد خواهانه او و در اثر اختیار اینکه از مظفرالدین شاه درامور داخلی گرفته بود اسباب رنجش عموم مردم ایران بخصوص اهالی پایتخت را فراهم کرده بود و بالاخره منجر بقیام مردم مخصوصاً طبقه علما گردید که برهبری سید عبدالله بهبهانی و بامهاجرت دسته جمعی آنها بحضرت عبدالعظیم

و حضرت معصومه قم و تحصن عده‌ای دیگر از تجار و طبقات دیگر در سفارت انگلیس مقدمات عزل او و برقراری میرزا نصراله‌خان مشیرالدوله بجای او و اعلام حکومت قانونی فراهم شد و در همین موقع بود که مظفرالدین شاه رسماً فرمان مشروطیت را توشیح^۱ و پس از مدت خیلی کوتاهی نیز جهانرا بدرد گفت و محمدعلی میرزا جای پدر نشست و پس از چندی میرزا علی اصغر خان اتابک را که مورد علاقه مردم بود مجدداً بصدارت ایران برگزید و عین‌الدوله را که از پیر مردان قاجار بود بوالی گری آذربایجان منصوب نمود. موقعی که در سال ۱۳۲۴ هجری قمری صدراعظمی بمیرزا علی اصغر خان اتابک محول گردید چنانچه قبلاً هم اشاره شد^۲ دوباره حکومت بختیاری را به نجفعلیخان صمصام السلطنه و غلامحسین خان شهاب السلطنه واگذار نمود^۳ و در همین موقع بود که حاجی خسروخان سالار ارفع هم که با حاجی علیقلیخان سردار اسعد اروپا رفته بود با عجله خود را از اروپا بایران رسانید و مخصوصاً از قزوین تا چهارمحال راسه روزه با اسب طی نمود و مجدداً سیاست مخصوص خود را که همان مخالفت با صمصام السلطنه برادر خود و ایجاد اغتشاش باشد در بختیاری پیش گرفت و اما بیش از یکسال از سلطنت محمدعلی شاه سپری نشده بود که زمزمه استبداد شروع گردید و روی این اصل ابتدا آذربایجانیان سر بشورش برداشتند لطفعلیخان امیر مفتح که در طهران و در خدمت محمدعلی شاه بود نصیرخان صارم‌الملک برادر خود را از چهارمحال احضار کرد و چون کار مشروطه خواهان تبریز برهبری ستارخان و باقرخان بالا گرفته بود او را از طرف دولت مأمور سرکوبی آزادبخواهان آنجا نمودند بعد هم چون رسماً رژیم استبدادی محمدعلی شاه همه جا انتشار یافت در غالب نقاط ایران هیجاناتی بین مردم شروع گردید و در همین موقع بود که دولت هم تعدادی سواران بختیاری خواست که به تبریز روانه نمایند نجفعلیخان صمصام السلطنه و غلامحسین خان شهاب السلطنه که ایلخانی

۱- ماده تاریخ فرمان مشروطیت (عدل مظفر) است که بحساب جمل مطابق سال

۱۳۲۴ هجری قمری میباشد ۲- رجوع شود به قسمت دوم ۳- در قبال

سی هزار تومان پیشکشی که بمصرف خرج سفر دوم مظفرالدین شاه اروپا رسید

وایلبگی بختیاری بودند عده‌ای را بسر کردگی سلطان محمدخان معین‌همایون روانه طهران نمودند حاجی خسروخان سالارارفع‌هم‌در‌خلال این جریانات بطهران بازگشت و خود را بامیرمفخم نزدیک نمود .

در اینجا بهتراست جزئیات امر را از زبان اسکندر خان ببادی که خود نیز جزو سواران اعزامی بطهران بوده است بشنویم شخص مذکور ضمن اینکه خوانین را با آخرین القابی که داشته‌اند نام میبرد جریان را اینطور شرح میدهد :

«منجمله از طایفه ببادی نگارنده و امیرقلیخان بایست سوار در رکاب سلطان محمدخان سردار اشجع^۱ بودیم که وارد طهران شدیم بنا بود سواران را تبریز بفرستند خیلی در تشویش بودیم اما فرستادن ماها موقوف شد و طهران ماندنی شدیم مدتی که گذشت دوباره بنام سواران بختیاری با امیرمفخم برای تبریز بکامک نصیرخان سردار^۲ جنگ حرکت کنند ما که حاضر برفتن نبودیم معلوم بود حاجی خسروخان سردار ظفر و سلطان محمدخان سردار اشجع هم باطناً مایل نبودند که سواران بختیاری بروند و میل داشتند کسی پیدا شود که رؤسای سوار را اغوا نماید سردار اشجع موضوع را به بنده گفت منم با سران بختیاری مانند محمدتقی خان و محمدحسین خان چهارلنگ و عجم خان بختیاروند تماس گرفته آنها را جمع می‌کردم و هر روزی منزل یکی از آنها بمشورت مینشستیم بالاخره امیرمفخم بسردار ظفر و سردار اشجع مظنون شد و با آنها گفت اگر شما دو نفر راست می‌گوئید و خودتان شریک و آهو گردان^۳ آنها نمی‌باشید همراهی کنید تا با قوای دولتی کسانی که مایل برفتن تبریز نیستند گرفته حبس کنیم . سردار ظفر و سردار اشجع جواب گفتند ما حاضریم و محرمانه جریان را بما اطلاع دادند تا اینکه روزیکه بنده منزل برای مشورت اجتماع نموده بودند سلطانعلی خان (پسر بزرگ

۱- قبل از این ملقب به معین‌همایون بود و بعد از اینکه ملقب بسردار اشجع شد

۲- سردار جنگ ملقب به صارم‌الملک بود بعد از آنکه سردار جنگ شد لقب اولی او به الیاس خان پسر سردار ظفر تعلق گرفت

۳- آهو گردانی اصطلاحی است در بختیاری و بمعنی همکاری است .

حاجی عباسقلی خان) از طرف سردار اشجع آمد و بیغام آورد که اگر حرفی دارید بیائید بامیر مقخم بگوئید ما چند نفر برخاسته رفتم خدمت امیر مقخم، سردار اشجع نیز حضور داشت اول بنای بد حرفی را گذاشت چیزی نگفتم و قتی که چند عدد چوب بر سر مهربان زد همگی از مجلس بلند شدیم و بنا کردیم بامیر مقخم جسارت کردن و از عمارت خارج شدیم .

تمام سواران بختیاری حتی پیشخدمت‌ها و قتی که دیدند ما بامیر مقخم بد حرفی میکنیم با ما هم آواز شدند و همگی بعنوان اعتراض بطرف شاه عبدالعظیم حرکت کردیم مشروطه خواهان که چنین چیزی را از خدا میخواستند پیش ما فرستادند و ما را بطرف خود دعوت نمودند .

این قضایا بگوش شاه سید رعب عظیمی باو دست داد سردار ظفر^۱ از ترس شاه فوری رفت و خود را دوباره بامیر مقخم چسبانید و گفت این کارها زیر سر سردار اشجع میباشد سردار اشجع هم خیالاتی بخاطرش خطور کرد که مبادا امیر مقخم این غائله را در حضور شاه بدستور او جلوه دهد فوری سوار درشکه شد و خود را بمنزل مارسانید بنده را گوشه خلوتی خواست اظهار نمود این حرکات شما تمام بضرر من منتهی میشود از هستی گذشته خطر جانی برای من دارد حال از شما میخواهم که بهر وسیله هست رأی حضرات بختیاری را بزنید و از حضرت عبدالعظیم مراجعت کنید در جواب عرض کردم جناب عالی بخوبی مطلعید که تمام اهل ایران مشروطه طلب میباشد طولی نخواهد کشید که مشروطه سرتاسر ایران را خواهد گرفت پس بگذارید این نام نیک را جناب عالی ببرید فرصتی از حالا بهتر بدست نخواهد آمد . فعلا پانصد سوار بختیاری حاضر است دامن مردی را بکمر زنید و بدون تردید سوار شوید برویم اصفهان آنجا را اشغال نموده استعداد زیادتری از بختیاری بطلبید مشروطه طلبان هم از روی شوق مخارجات اردو را خواهند پرداخت و این نام تا انقراض دنیا برای جناب عالی خواهد ماند .

۱- حاجی خسروخان سردار ظفر اول ملقب به سالار ارفع بود پس از آنکه سردار ظفر شد لقب او را به عبدالکریم خان پسر اسفندیار خان دادند .

فرمود مگر خیال داری در پیشه فامیل حاجی ایلخانی را از دنیا براندازید بمجرد این حرکت اولاد ایلخانی باشاه یک جهت خواهند شد با قوای دولتی دمار از مشروطه خواهند در خواهند آورد خواهش میکنم هر چه زودتر تا امیر مفخم مطالب را حضور شاه بگردن من ثابت نکرده است با من مراجعت کنید عرض کردم حال که چنین شده حاضریم رقتم عجم خان و محمد تقی خان و سایرین را هم دیدم گفتم همین اندازه بس است چون خود سردار اشجع آمده محض احترام ایشان در خدمتش مراجعت کنیم گفتند خوب است سردار ظفر هم بیاید تا همه با هم مراجعت کنیم فردا صبح سردار ظفر هم آمد پس از آن همه با هم بطهران مراجعت کردیم ولی از آنجائیکه عدو شود سبب خیراگر خدا خواهد مطالب را بگوش شاه رسانیده بودند که معلوم است تمام سوار بختیاری باین دو نفر مخصوصاً سردار اشجع علاقه مندند پس باید او را مورد عنایت و مرحمت قرار دهید فردا که شد شاه سردار اشجع را بحضور خواست مراجعت فوق العاده درباره ایشان مرعی فرمود مواجت فوق العاده هم برای او مقرر داشت و با کمال شادگامی مراجعت نمود .

یکی دو روز بعد قرار شد سیصد سوار بختیاری معین کنند که در رکاب امیر مفخم بآذربایجان روانه شوند من جمله بنده را هم معین کردند و آنچه سردار اشجع خواهش نمود که او یکنفر است و مسئول طایفه ای میباشد نیز یرفتمند جریان را به بنده فرمود عرض کردم اختیار با جناب عالی است در صورتیکه پای جناب عالی در میان باشد با کمال میل خواهم رفت فرمود مایل بودم نزد خودم بمانید ولی چاره ای نیست انشاءاله سلامتی مراجعت خواهید کرد .

در هر صورت در تدارك و تهیه بار و بنه مسافرت بودم که دو روز دیگر حرکت کنم روزی طرف غروب با محمد تقی خان در درشکه نشسته بودیم و بطرف لاله زار برای گردش میرفتیم در حین راه بمن گفت چه میدهی تا مرده خوبی بشما بدهم گفتم هر چه میل دارید اظهار داشت اینکهمیکویم خیلی محرمانه و در پرده باشد گفتم بسیار خوب گفت راپرت صحیح دارم که ضرغام السلطنه با استعداد آمده اصفهان را اشغال کرده است فعلاً با اقبال الدوله مشغول جنگ میباشد ب فکر فرو رقتم از صحت و سقمش تردید داشتم تا

مراجعت بمنزل کردیم صبح زود فرمایش سردار اشجع مرا از خواب بیدار کرد فوری خدمت او شرفیاب شدم دیدم تنها در اطاق قدم میزند بنده را بگوشه اطاق برد محرمانه فرمود سفر شما به تبریز موقوف شد و بکسی ابراز نکنید دیشب مرآشاه احضار فرمود شرفیاب شدم فرمودند راپرت رسیده است که ضرغام السلطنه آمده اصفهان بنای شرارت را گذاشته است شما را خواسته ام که فردا بادویست نفر سوار رشید توسط کالسکه و دلجان و کاری فوراً خود را برسانید و او را دفع نموده بلکه گرفته مغلولاً وارد کنید منصب امیر نویانی باه واجب در خور آن منصب بشما مرحمت خواهد شد بنا بر این فردا سحر حرکت خواهم کرد و بکنفر از آنها شما خواهید بود و اما محرمانه است نباید بکسی مطلب را ابراز نمائید .

آنوقت فهمیدم حرف دیروزی محمد تقی خان خالی از صحت نبوده است و با کمال خرمی بمنزل برگشتم ولی باز شب مرا احضار فرمود رفتیم اظهار داشت که کار تمام شد مصمصام السلطنه هم وارد اصفهان شد و اقبال الدوله چون تاب مقاومت نداشت بقنسولخانه انگلیس پناهنده شده است خیلی از این پیش آمد شاه عصبانی شده حکم فرموده تمام سواران بختیاری و ما رؤسا حرکت کنیم .

فردای همان شب تمام اردوی بختیاری با خوشحالی تمام با امیر مفخم و سردار اشجع و سردار ظفر و دو فوج سرباز دولتی بسر کردگی سردار معتضد منزل بمنزل حرکت کردیم تا وارد معصومه قم شدیم بعد از چند روز اقامت بنده را با امیر قلی خان با بادی تعیین کردند و قرآنی با بمرهم که از طرف شاه آورده بودند تحویل ما دادند باین مضمون^۱

هرگاه مصمصام السلطنه از کرده پشیمان شود و ندامت حاصل کند دولت از تقصیرات گذشته او غمض عین مینماید و مادام الحیات ایلخانی مستقل بختیاری خواهد

۱ - محمد علی شاه فرمانفرما را تعیین کرده بود که با خوانین بختیاری باصفهان برود و حاکم آنجا باشد اما چون از قضایا مطلع بود سردار معتضد را بنام نایب الحکومه تعیین کرد و خود از این مأموریت سرباز زد .

شد و اضافه مواجب هم برایش منظور و معین میشود هر گاه سرازطریقه خود رائی نه پیچد بموجب قسمی که حاجی خسروخان بتاج و تخت ایران یاد نموده و حرکت کرده است چشم از اخوت و قرابت بپوشد و حاضر قلع و قمع او شود حتی از اسارت عیال و اطفالش هم خودداری نداشته باشد .

با قایان روحانی و متنفذین و اعیان اصفهان هم نامه ها نوشتند و بمادونفر سپردند بادلیمان حرکت کردیم وارد اصفهان شدیم ولی مطالب واضح بود که حاجی خسروخان سردار ظفر^۱ در میان کیر کرده بود و از اینکه امیر قلی خان بابادی را تعیین کرده بود که با من باصفهان بیاید معلوم بود مطالب سری داشت که بجز او کسی را محرم راز خود نمیدانست و همینکه ورود کردیم امیر قلیخان مذکور مستقیماً منزل یوسف خان امیر مجاهد^۲ رفت و آنچه در پرده داشت با او آشکار نمود .

یوسف خان امیر مجاهد نیز از اروپا با دستورات حاجی علی قلی خان سردار اسعد رسیده بود و برای همه دستوراتی همراه داشت منجمله برای سردار ظفر که با امیر قلیخان داد و دو سه روز ما را نگاه داشتند بالاخره آخدار حم و آسدا له پسر آحیدر و حاجی یعقوب خان بروجنی و میرزا رضای باغباد رانی را باها عودت دادند .

اینکه چند روز ما را معطل کرده بودند منتظر بودند به بینند از تبریز چه خبر میرسد و حاجی علی قلی خان سردار اسعد هم که در بین راه بود از اروپا وارد شد و خلاصه بعد همگی به قم برگشتیم بنده مطالب را محرمانه با میرفخم اظهار کردم که سردار ظفر باشما دروغ میگویی و فرمود در معصومه قم قسم یاد کرده است چگونه خطا میکند عرض کردم بهمان کسیکه قسم خورده است قسم میخورم که دروغ میگوید حال مختارید .

چیزی نگذشت که سردار ظفر بنای از هم پاشیدن اردو را گذاشت اغلب بستگان

۱ - سردار ظفر چون بتازگی از اروپا و از نزد برادرش حاجی علی قلی خان سردار اسعد با ایران آمده بود و از جریان با اطلاع بودند بین خوف و رجا گیر کرده بوده است .

۲ - یوسف خان امیر مجاهد ابتدا ملقب به اعتضاد السلطان بود پس از اینکه ملقب به امیر مجاهد شد لقب او را به حیدر قلی خان پسر اسفندیار خان دادند .

خود را با سم قهرود و اخوری طرف اوطان خودشان فرستاد کم کم همه فهمیدند که سردار ظفر منظور دیگری دارد آنوقت بنده عرض کردم در صورتیکه همه میدانید پس چرا علاج واقعه را قبل از وقوع نمی کنید امیر مفخم فرمود چه باید کرد عرض کردم حال که تمام دسته و بستگان خود را متفرق ساخته و خودش با عده قلیلی مانده است ممکن است دستور دهید تا آن چند نفر را هم هر یک از ماها با کمک سر بازان سیلا خوری که شاه پرستند گرفته و دستگیر کنیم خود سردار ظفر را هم محترماً حبس نظر کنیم بعد برویم برای اصفهان و بعثت گرفته بودن سردار ظفر صمصام السلطنه دست از پا خطا نخواهد کرد تمام از پیشنهاد من بفرمودند ولی جوابی ندادند منم از گفته و پیشنهاد خود پشیمان شدم البته از ترس سردار ظفر^۱

باری سردار ظفر و سردار اشجع قرار شد بکاشان حرکت کنند و سلطان علی خان (حاجی شهاب السلطنه) هم چا پاری به مال امیر برای ملاقات غلام محسین خان سردار محتشم برود خلاصه همگی بطرف کاشان حرکت کردیم از مورچه خورت امیر مفخم با عده خود و سر بازان دولتی بطرف کاشان رفت ولی سردار اشجع بخیال رفتن ولایت افتاد و دستور داد که از چال سیاه بطرف تیران^۲ برویم و همین کار را هم کردیم و سردار ظفر هم مستقیماً بطرف اصفهان رفت و ما از طریق تیران وارد سامان شدیم و تا آنجا دور آسب کالکه سردار اشجع سقط کرده بود صبح دوا سب دیگر بکالسه که بستند و یکسره به خیر آباد خدمت حاجی بی بی زینب مادرشان شرفیاب شدیم کمال مهربانی و مرحمت را فرمود و بعد از ساعتی که سردار اشجع بلند شد و از اطاق بیرون رفت بنده بنای صحبت را گذاردم از وقایع و سرگذشت مسافرت طهران تا رسید بمشروطیت و دولت آنچه را که بنده مطلع بودم بیان کردم فرمود پس در این صورت سردار اشجع چرا امیر مفخم را رها کرد و آمدم گفتم چون غلام محسین خان سردار محتشم دستوری در این خصوص نداد بود آمده است که از برادر کسب تکلیف کند .

۱- این پیشنهاد او با پیشنهادی که در صفحه قبل به سردار اشجع کرده بود کاملاً

متباین و قابل توجه است ۲- تیران نام قریه ای است در غرب اصفهان

حاجی بی بی عصبانی گردید و بنای نفرین و دشنام را به پسران خود گذاشت و فرمود کاش آنها را زائیده بودم و تقصیر خودم هم بود که نگذاشتم لطفعلی و نصیر برادران لایق دیگری چون خود داشته باشند فعلاً امید من و خانواده حاجی ایلخانی بآن دو برادر است که قابل ولایت میباشند زیرا اگر منحصراً باولاد من بود بکلی نامی از خانواده ما بجا نمی ماند حال هم اگر بنا باشد که با لطفعلی خان امیر مفخم همراهی نکند خودم سوار شده با بستگان و توابع میروم هستی و جان خود را در راه شاه فدای می کنم عرض کردم حضرت علیه نامه ای مبنی بر تشویق و امیدوار نمودن امیر مفخم بنویسید باین مضمون که من با تمام قوا با خیال و نظرات شما همراهم پسرانم را هم مجبور خواهم کرد که از جان و مال باشما همراه و هم عقیده باشند سردار اشجع را که حاضر بود راضی کرده ام و سوار مخصوصی هم پیش سردار محتشم فرستادم که او هم مستقیماً با مقصود شما همراه خواهد شد فعلاً شما با کمال اطمینان بکار خود مشغول باشید .

حاجی بی بی فرمود راست میگوئید ولی من که سواد ندارم عرض کردم بنده خواهم نوشت بعد مهرها را داد و گفت هر نوع خودت میدانی بنویس منم فی الفور چون میدانستم سردار اشجع با این سیاست همراه است پاکتها را تهیه نموده یکی را با قاصدی بطرف کاشان نزد امیر مفخم و دیگری را بطرف مال امیر نزد سردار محتشم روانه نمودم .

در این موقع حاجی علیقلیخان سردار اسعد از راه خوزستان وارد جوققان چهارم محال شده بود فردا عصری با سردار اشجع برای ملاقات به جوققان رفتیم ایشان فرمود مشروطیت حتمی است و من سردار محتشم را همراه کرده ام شما بهتر است امیر مفخم را بهر شکلی هست مجبور کنید که دست از این لجاجت و کمک به محمدعلیشاه بردارد .

سردار اشجع اوضاع را که چنین دید صحبتی نکرد و ظاهراً خود را با حاجی

۱- این گونه ابراز احساسات آنهم از یک زن ایلپاتی بی اندازه قابل توجه و دقت است و میرساند که ایلات بخصوص ایل بختیاری تا چه حد بشاه مملکت علاقه مندند.

علیق‌لیخان هم عقیده قلمداد نمود خلاصه صبح خیلی زود از آنجا حرکت کردیم و وارد اردل شدیم در آنجا دستور داد که بنده با عده‌ای سوار به بروجن رفته و با اتفاق سلطان‌علی خان (حاجی شهاب‌السلطنه^۱) از طریق اردستان بکاشان خدمت امیر مفخم برویم بنا بر این رهسپار بروجن شدیم و از آنجا با اتفاق سلطان‌علی خان وعده‌ای از آقایان احمد خسروی از راه سمیرم سفلی وارد اردستان شدم و از آنجا دائماً با امیر مفخم در تماس بودیم آنجا خبر شدیم که نصیر خان سردار جنگ از تبریز بطهران وارد شده و محمد علی شاه هم بمشروطیت تن در داده و در صورتیکه قوای امدادی امیر مفخم هم که تا خالد آباد پیش آمده بود دستور عقب نشینی با آنها رسیده بود بنابراین ناچار رهسپار کاشان شدیم و با اتفاق اردوی امیر مفخم بطرف طهران حرکت نمودیم سردار جنگ در این موقع خود را بقم رسانیده بود ولی امیر مفخم بعجله خود را بکاهریزك رسانید و آنجا توقف نمود .

اردوی سردار اسعد که چندی پیش از اصفهان حرکت کرده در این موقع حوالی طهران توقف کرده و مشغول واسطه و وسیله فرستادن نزد امیر مفخم بودند که شاید بتوانند او را مجبور نموده دست از دولتیان بردارد و با هم بطرف طهران بروند یا آنکه از میان راه خود را بطرفی بکشد که سد راه نشود و بختیاریان را بجان هم نیاندازد ولی آنچه کردند امیر مفخم قبول نکرد و همچنان بعقیده خود راسخ بود.^۲

نصیر خان سردار جنگ سواران خود را در اختیار سلطان‌علیخان حاجی شهاب‌السلطنه گذاشت و خود در کاهریزك با امیر مفخم ملحق گردید و رفته رفته قوای طرفین بطرف قره تپه نزدیک شد از آنطرف نیز اردوی سردار اسعد با اردوی محمد ولیخان سپهدار تنکابنی و یفرم خان ارمنی در قریه بادامک بهم پیوستند سایر دهات اطراف راهم اردوی دولتی و قوای مستبدین اشغال کرده بود در همین نقطه یعنی قریه بادامک بود

۱- این لقب قبلاً متعلق به غلامحسین خان بود ولی چون او ملقب بسردار محتشم شد این لقب را بسطان‌علی خان برادرزاده او دادند و چون بزیارت خانه خدا هم مشرف شد به حاجی شهاب‌السلطنه معروف گردید
 ۲- امیر مفخم چون در این باره قسم خورده بود که با محمد علی شاه باشد نمیتوانست از محمد علی شاه دست بردارد.

که جنگ سختی بین قوای دولتی که مخلوطی از سواران بختیاری و سر بازان دولتی بود با قوای ملی که اردوی سردار اسعد و سپهدار تنکابنی باشد در گرفت و از صبح تا شام این جنگ ادامه داشت گاهی مجاهدین یعنی مشروطه طلبان و زمانی قوای دولتی یا مستبدین پیشرفت داشتند هنگام غروب دست از جنگ کشیدند و طرفین رفتند تا مقتولین خود را جمع آوری و دفن نمایند .

از طرف اردوی امیر مفخم بقدر پانزده نفر سوار بختیاری و شصت هفتاد رأس اسب زده شده بود از رؤسا آفرج اله احمد خسروی و آمان اله احمد خسروی و محمد تقی خان پسر چراغلی خان چهار تنگ و قاسم خان بختیاروند و آنجفقلی خان منجزی که از معاریف بودند کشته شده بودند و از طرف اردوی سردار اسعد عزیزاله خان پسر رضاقلی خان ایلبگی و اسدخان بختیاروند و برادرش و برادرزاده آقارحیم بختیاروند و پانزده نفر دیگر از افراد بختیاری و عده زیادی از مجاهدین و غیره و تعداد زیادی هم اسب تلفات داده بودند .

آنشت را در همان کوچه باغها و حصارها اقامت نمودیم و انتظار رسیدن توپ و مهمات را داشتیم که از باغشاه طهران از طرف شاه کمک برسد ولی خبری نشد تا عصر همان روز از طرف شاه دستور رسید که بطهران عقب نشینی کنید و خود را با باغشاه برسانید با کمال اوقات تلخی حرکت کردیم و نصف شب وارد باغشاه شدیم .

صبح علی اکبر خان (سالار اشرف) را بایکصد سوار بختیاری، معین کردند که بداخل شهر برای نگاهداری عیال و اطفال امیر مفخم برود و داخل شهر طهران صدای تیر و تفنگ بلند بود اردوی دولتی بریاست سردار جنگ شهر را حراست میکرده شب و روز وضع طهران کمال وخامت را داشت قوای ملی و دولتی سخت بیجان هم افتاده بودند بالاخره عرصه بر شاه تنگ شد و ناچار سفارت روس پناهنده گردید و از سلطنت استعفا داد پسر خردسالش احمد میرزا را بتخت نشانیدند و پس از آن سردار اسعد با امیر مفخم و سردار جنگ و دیگر کسان همانجا اطمینان داد و برادری را تجدید کردند و قرار شد امیر مفخم برای چهارم محال بختیاری حرکت کند و سردار جنگ طهران بماند خلاصه

آب که از آسیاها افتاد و آرامشی برقرار گردید موقع حق و حساب رسید نصیرخان سردار جنگ حاکم یزد شد سلطان محمدخان سردار اشجع حاکم اصفهان و بقیه نیز با گرفتن القاب و عناوین بفرخور حال خود هر کدام بمقام و منصبی چه در طهران و چه در بختیاری و چه در سایر نقاط ایران نائل شدند.

این بود شرح ماجرا و نمائی از مشروطیت ایران از قول یکی از افراد بختیاری که خود شاهد و ناظر بوده و با قلم و بیان بسیار ساده و بی پرایه جزئیات را بدون کم و زیاد برشته تحریر در آورده است و اما اصل و حقیقت موضوع بطور کلی از این قرار است.

(دخالت بختیاریان در استقرار مشروطیت)

پس از آنکه در سال ۱۳۲۶ هجری قمری مجلس از طرف محمدعلی شاه بوسیله پلکنیک لیاخوف قزاق روسی بتوپ بسته شد و سلطنت استبدادی مجدداً اعلام گردید و در واقع این عمل با کمک و نظر روسهای تزاری انجام شد عده‌ای از مجاهدین که سرکردگان و رهبران انقلاب مشروطیت اولیه بودند از طهران خارج و متواری شدند و حتی عده‌ای هم از ایران بخارج عزیمت نمودند از قبیل معاضد السلطنه پیرنیا و ممتازالدوله و غیره. چندتن هم از این مجاهدین که عبدالحسین خان سردار محیی در رأس آنها بود در رشت تشکیلات زیرزمینی دایر کردند و بوسیله میرزا کریم خان رشتی که در آن موقع در تفریس بود شروع با استخدام مجاهد ورزیده و نارنجک ساز یا نارنجک انداز کردند که اغلب هم از ملل مختلفه بوده و حتی چندتن آلمانی هم میان آنها بود که از بقایای آنها تا اوایل سلطنت پهلوی در قورخانه ایران مشغول کار بودند.

این عده مجاهدین استخدام شده هر چند بار یک دفعه دو تا دو تا سه تا سه تا وارد بندر انزلی (پهلوی فعلی) شده و بوسیله احمدعلی خان برادر میرزا کریم خان فوق الذکر به محل اختفا راهنمایی و هدایت میشدند و علامتی هم که طرفین برای شناسائی در میان گذاشته بودند عبارت از دستمال سفیدی بود که واردین در دست گرفته و بصورت میمالیدند و چون غالباً با مواد منفجره و اسلحه قاچاق وارد میشدند خیلی با احتیاط عمل میکردند

وبالاخره هم نظر مأمورین گمرک راجب نمودند . یکی از این مأمورین گمرک یفرم خان معروف بود که ابتدا از مستخدمین گمرک بندرانزلی بود و چون دید عدهای مختلف از ملل گوناگون وارد میشوند با تعجب و حیرت مراقب آنها شد تا اینکه روزی دنبال درشکه احمدعلی خان که عدهای مجاهد تازه وارد را برشت میبرد گرفت و چون بمحل اختفا رسیدند و خواستند داخل شوند یفرم خان دست احمدعلی خان را گرفت و گفت من شما را شناختم و بکمیته شما هم واقف شدم ولی ابدأ ناراحت نشوید که من هم یکی از مجاهدین وفدائیان هستم خواهش میکنم مرا نیز بکمیته خودتان معرفی کنید و از همان موقع بدون اطلاع بخانواده خود بگروه انقلابیون پیوست و داخل مخفی گاه آنان شد که بعدها بطوریکه خواهیم دید در جنگهای مشروطیت بمعیت محمود ولیخان سپهدار تنکابنی در فتح طهران شرکت کرد و بعداً هم در رکاب جعفر قلیخان سردار بهادر خدمات شایسته ای انجام داد . در اشعار و تصانیف ملی آن زمان نیز اسم او زیاد برده شده و این بیت معروف که جزو ابیات غزلی میباشد و گوینده آنرا بخاطر ندارم در آن زمان زبانه زد مردم ایران بوده است .

چشم هست تو مگر یفرم قیر انداز است یا ز ترکان صحیح النسب قفقاز است
یکی دیگر از این فدائیان هم میرزا کوچک خان جنگلی معروف را باید اسم برد که در آن زمان طلبه ای بیش نبود او هم تفنگ برداشت و مردانه داخل صف انقلابیون گردید .

در همین موقع که مجاهدین رشت مشغول اقدام و نبرد با مستبدین بودند و حتی طبق قرار قبلی روزیکه حاکم رشت در یکی از باغات آنجا مهمان بود مجاهدین با آنجا حمله کرده در نتیجه حاکم رادر آن باغ که موسوم بباغ مجلل بود بقتل رسانیدند و ادارات دولتی را هم تحت تصرف در آوردند در اصفهان و تبریز نیز جریاناتی نظیر آن شروع شده بود و معلوم میشود کمیته سری مذکور با بختیاریان از طرفی و با آذربایجانیان از طرف دیگر نیز ارتباط محرمانه داشته که مقارن همین احوال ضرغام السلطنه بختیاری بطرف اصفهان حمله کرده بود و مجاهدین تبریز هم آنجا دست با اقدامات دامنه داری زده بودند .

(حمله ضرفام السلطنه به اصفهان)

پس از تبوت بسته شدن مجلس شورای ملی و انحلال آن در تاریخ جمادی الاول سال ۱۳۲۶ هجری قمری و غلبه مستبدین و استقرار مجدد حکومت استبداد محمدعلیشاه از ایل بختیاری کمک خواست و حتی در آن هنگام هم عده‌ای از خوانین بختیاری بطوریکه قبلاً ضمن گفتار اسکندر خان نوشته شده است مانند امیر مفخم و سردار جنگ و سردار اشجع و سلطانعلی خان حاجی شهاب السلطنه و علی اکبر خان سالار اشرف و عده دیگر از پسران سردار ظفر و غیره در خدمت او بودند بنابراین در حدود چهار صد و پنجاه تن از جوانان بختیاری بمنظور طرفداری از شاه بوسیله صمصام السلطنه که ایلخانی وقت بود بطهران اعزام شدند و استقبال شایانی نیز از این عده بعمل آمد و انتشار هم دادند که بیش از هزار نفر سوار رشید بختیاری بکمک دولتیان وارد پایتخت شده‌اند.

ولی در خلال این احوال واقعاً تنها کسی که بدون شایبه مترصد وقت بود که در راه آزادی وفای بعهد قدم مردانه جلو بگذارد و ضمناً با عموزادگان خود هم که طرفداری از مستبدین مینمودند دست و پنجه‌ای نرم نماید در بختیاری شخص ضرفام السلطنه بود. حکومت اصفهان در این موقع با میرزا محمدخان غفاری کاشانی ملقب به اقبال الدوله بود و نیابت حکومت را هم معذل‌الملک شیرازی بعهده داشت که نسبت باهالی اصفهان از هیچ نوع تعدی و ظلم خودداری نمیکردند در نتیجه تعدیاتی که عمال حکومتی روا میداشتند و از طرفی هم سروصدای انقلاب رشت و تبریز بلند شده بود مردم اصفهان نیز به جنبش درآمدند و بخیمال افتادند که به نیروی ایل بختیاری که در مجاورت آنهاست ریشه این تعدیات و اجحافات را از بیخ و بن کنده با برادران گیلانی و آذر باجانی خود هم آواز شوند این بود که بوسیله حاجی آقا نوراله و برادرش آقا شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی که از علمای بانفوذ اصفهان بودند شروع با اقدامات نموده و عده‌ای را بنمایندگی از طرف خود و علمای اصفهان بچهارمحال روانه نمودند و دست بدامان آنها شدند.^۱

۱- از نمایندگان معروف یکی خدا رحیم خان ریاضی چالشری بود و دیگری هم نوراله خان برادر میرزا مسیح خان بود که این راه جدیت فوق‌العاده ابراز داشته‌اند.

در چهار محال در اینموقع بجز صمصام السلطنه که ایلخانی بختیاری و ضرغام السلطنه که در فرادنبه ملك شخصی خود گوشه گیری اختیار نموده بود شخص دیگری وجود نداشت زیرا همانطور که قبلاً نوشته شد امیرمفخم وعده‌ای از برادرانش چه در طهران و در خدمت محمدعلی شاه و چه در آذربایجان سرگرم مقابله با آزادیخواهان تبریز بودند. حاجی علیقلی خان سردار اسعد و یوسف خان امیر مجاهد و مرتضی قلیخان پسر صمصام السلطنه هم در همین ایام اروپا بودند. حاجی خسروخان سردار ظفر نیز که قبلاً اروپا بود و در اینموقع خود را بایران رسانیده بود در طهران ظاهراً با امیرمفخم همکاری میکرد. غلامحسین خان سردار محتشم هم که ایلبگی بختیاری بود در گرمسیر میان ایل بود بنابراین در چهار محال بجز صمصام السلطنه و ضرغام السلطنه کسی دیگر که بتوان بآنها اتکا نمود وجود نداشت و این بود که آقایان علما و اهالی اصفهان با این دو نفر مشغول مذاکره و مکاتبه شدند و نمایندگان آنها دائماً بین اصفهان و فرادنبه و شلم‌زار سکونت ضرغام السلطنه و صمصام السلطنه در رفت و آمد بودند. در اینجا نکته اساسی این است اولاد حاجی ایلخانی یعنی امیرمفخم و برادرانش عموماً طرفدار محمدعلی شاه بودند اما اولاد حسینقلیخان ایلخانی که حاجی علیقلیخان سردار اسعد و برادرانش باشند آزادیخواه یا بعلمت پدر کشتگی مخالف استبداد و سلطنت قاجاریه بودند.

و اما صمصام السلطنه که بزرگتر اولاد ایلخانی بود و از طرف دولت وقت در بختیاری حکومت داشت رسماً نمیخواست خود را داخل معرکه کند و از طرف دیگر چون از وجود ضرغام السلطنه در بختیاری هر اسناک بود و فکر میکرد اگر بدون ضرغام السلطنه چهار محال را تخلیه و بطرف اصفهان روی آورد مسلماً او بختیاری را قبضه خواهد کرد و آنجا را که از سالها پیش مطمح نظر او بوده است ضبط خواهد نمود این بود که بوسیله حاجی آقا نوراله و آقا نجفی اصفهانی و دخالت سید احمد نوربخش دهکردی^۱ که مرشد

۱ - احمد نوربخش دهکردی درویشی پاك ضمير بود و ضرغام السلطنه با او ارادت میورزید و از سلسله خاکسار معصومعلیشاهی محسوب میشدند و خانقاه آنها در اصفهان در محله كوشك مییاشد

ضرغام السلطنه بود شروع با اقدام نمود تا هر چه زودتر ضرغام السلطنه داوطلب این کار شود و از چهار محال بطرف اصفهان بحرکت آید و بالاخره بوسیله سید احمد نوربخش توانست در دزک^۱ با ضرغام السلطنه ملاقات و همه گونه قول و قرار و عهد و پیمان هم با او ببندد و مخصوصاً تعهد کرد و قسم یاد نمود که او را در راه نیل بمقصود که حکومت بختیاری باشد کمک نماید و حقوقات از دست رفته او و خانواده اش را از برادران و عموزادگان گرفته باو مسترد نماید و ضمناً انتظار ورود حاجی علیقلیخان سردار اسعد برادر خود را که در بین راه اروپا بایران بود نیز میکشید .

ضرغام السلطنه همانطور که گفتیم چون از طرفی از اوضاع بختیاری و رفتار عموزادگان بتنگ آمده بود و از طرفی هم چون به علما و اهالی اصفهان قول شرف و مردانگی داده بود و بعلاوه بتعهد و پیمانی هم که با مصمصام السلطنه که از دیگر عموزادگان باو نزدیکتر بود بسته بود امیدواری داشت و بالاخره بنا به ایمان و عقیده ای هم که به آزادی و مشروطیت داشت فوری تصمیم گرفت و روز هشتم ذی حجه سال ۱۳۲۶ هجری قمری با یکصد و ده نفر سوار و پیاده بتعداد حساب جمل علی مولای متقیان نام داشت باتفاق تعدادی از پسران و برادران که منجمله پدر نگارنده بود از قریه فرادنبه محل مسکونی خود حرکت کرد و صبح روز نهم ماه مذکور پشت دروازه اصفهان ورود نمود و چون میدانست که اهالی اصفهان مخصوصاً ساکنین محلات لنبان و بیدآباد که اصلاً بختیاری هستند با او همراه میباشند ارطریق چهارسوق شیرازی ها شروع به پیشروی کرد و تا دروازه دولت یعنی مرکز شهر بدون هیچگونه مقاومتی پیش راند ولی هینکه بحدود دروازه دولت رسید از طرف سربازان اقبال الدوله شروع به تیراندازی شد و یکنفر بختیاری هم کشته گردید .

بالاخره بختیاری ها از طرف بازار خود را بمسجد شاه رسانیدند و گلدسته های آنرا سنگربندی نمودند و با سربازان دولتی که دور تا دور میدان شاه را سنگربندی